

تحلیل امکان اثبات انکار و ارائه دلیل بر انکار در فقه امامیه و حقوق ایران

مهدی حسن‌زاده * استاد، گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران.

m.hasanzadeh@qom.ac.ir

چکیده

امکان یا عدم امکان اثبات انکار و ارائه دلیل برای اثبات انکار موضوعی قابل تأمل است، که در فقه و حقوق به‌طور مشخص و متمرکز مورد بررسی قرار نگرفته است. اگر چه در فقه معروف است که اقامه بینه، اختصاص به مدعی دارد، اما برخی چنین اختصاصی را نپذیرفته‌اند. در قانون ایران، اثری از اختصاص ارائه دلیل به مدعی و ممنوعیت مدعی علیه از ارائه دلیل یافت نمی‌شود؛ بلکه از مقررات متعددی، امکان ارائه دلیل توسط مدعی علیه برای اثبات انکار قابل استفاده است. به‌ویژه در ماده ۱۳۲۸ قانون مدنی به‌صراحت اثبات بطلان ادعای مدعی، به عنوان وضعیتی که مدعی علیه را از سوگند معاف می‌کند مطرح شده است. با این همه، موضع بحث در حقوق ایران با آنچه در فقه امامیه مشهور است ناهماهنگ است. علی‌هذا پژوهش حاضر در ضمن روش توصیفی تحلیلی، برای تفصیلی از ناهماهنگی اخیرالذکر، به واکاوی موضوع در دیدگاه‌های فقیهان و مصادر حقوقی ایران پرداخته است. مقاله در نهایت با ارائه دیدگاه مقابل مشهور در فقه، اثبات کرده است که وضعیت کنونی موضوع در حقوق ایران را نمی‌توان مغایر با شرع دانست.

واژگان کلیدی: ادله اثبات دعوی، بینه، انکار، سوگند.

مقدمه

بر اساس قاعده معروف در فقه، بار اثبات در دعاوی بر مدعی است و مدعی، لازم است ادعای خود را با ارائه دلیل، اثبات کند، ولی منکر وظیفه ای در ارائه دلیل برای اثبات انکار ندارد. اما این سوال مطرح و قابل بررسی است که آیا در خصوص منکر وضعیت اینگونه است که فقط وظیفه در ارائه دلیل ندارد، اما اگر خواست می تواند برای اثبات بطلان ادعای مدعی، دلیل ارائه کند؛ یا منکر نه تنها وظیفه ارائه دلیل ندارد، بلکه ممنوع از این کار است و نمی تواند برای اثبات بطلان ادعای مدعی، دلیل ارائه کند و دلیل او پذیرفته و مورد بررسی قرار نمی گیرد؟ این سوال نیز مطرح است که آیا انکار، قابل اثبات است یا اثبات فقط در مورد ادعا امکانپذیر است؟

روشن است که در مواردی که مدعی علیه، ادعای متقابل مطرح کند، دعوا منقلب می شود و وضعیت مدعی علیه تغییر می کند و تبدیل به مدعی می شود و لازم است برای اثبات ادعای متقابل خود، دلیل ارائه کند و وضعیت او در این حالت، همان وضعیت مدعی اصلی است. محل بحث، حالتی است که مدعی علیه، صرفاً به انکار و نفی ادعای مدعی می پردازد و ادعای متقابل، مطرح نمی کند.

در این پژوهش، تبیین موضوع در دو قسمت انجام می شود: در قسمت نخست به بررسی موضوع در فقه و بیان دیدگاههای فقهی و در قسمت دوم به بیان نظرات حقوقدانان و تحلیل حقوقی موضوع پرداخته می شود.

- روش پژوهش: این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی در ضمن رجوع گسترده به اقوال فقهاء و حقوقدانان و تقریر و نقد این نظریهها صورت گرفته است.

- پیشینه پژوهش: موضوع مورد بحث، در فقه و حقوق به صورت متمرکز و مفصل، بحث نشده است. در فقه، بر اساس روایت معروف «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر»، مشهور است که بینه، اختصاص به مدعی دارد و شخص منکر نمی تواند اقامه بینه کند. اما برخی از فقهاء، در برابر این شهرت، دلالت روایت مذکور بر اختصاص بینه به مدعی و ممنوع بودن شخص منکر از اقامه بینه را نپذیرفته اند. در قوانین و متون حقوقی، مسأله اختصاص دلیل به مدعی و ممنوع بودن منکر از اقامه دلیل، مطرح نشده است، بلکه مقررات متعددی وجود دارد که بیان کننده امکان ارائه دلیل توسط منکر است.

با وجود این، در متون و منابع حقوقی - حتی در منابع اصلی مربوط به ادله اثبات دعوا از قبیل کتاب اثبات و دلیل اثبات مرحوم دکتر کاتوزیان و کتاب ادله اثبات آقای دکتر شمس - یافت نشد

که به طور متمرکز و تفصیلی به موضوع اثبات انکار و بررسی تفصیلی و تحلیلی آن اقدام شده باشد و جز اشاره هایی پراکنده و مختصر، مطلب قابل توجهی در این زمینه مشاهده نشد.

۱. بررسی موضوع در فقه

در فقه، معروف است که بینه را مختص مدعی می دانند؛ ولی برخی از فقها، تلاش کرده اند این انحصار را زیر سؤال ببرند و خلاف آن را اثبات کنند، به صورتی که حداقل در مواردی که انکار شخص منکر، حاوی امر وجودی است، بینه منکر پذیرفته شود. همچنین در خصوص تأثیر و توانایی بینه منکر در برابر و در تعارض با بینه شخص مدعی، بحث هایی مطرح شده است.

۱.۱. دیدگاه عدم اعتبار بینه منکر

در بیشتر منابع فقهی، سخنی از امکان اقامه بینه توسط منکر، به میان نیامده است و به نظر می رسد، عدم امکان چنین کاری، مفروض و مسلم بوده است. با وجود این، در برخی از منابع، به عدم امکان اقامه بینه توسط منکر، تصریح شده است؛ از جمله این که محقق حلی در تعارض بینه شخص متصرف بر مال (داخل) و بینه شخصی که تصرف ندارد (خارج)، دیدگاه پذیرش بینه شخص خارج را ترجیح داده است، به دلیل روایت پیامبر (ص) که فرمود: «و الیمین علی من انکر» و این که وضعیت جداگانه ای که در این روایت برای مدعی و منکر بیان شده، دلیل بر این است که این دو، وجه مشترکی از جهت بینه و یمین ندارند (الحلی، ۱۴۱۵، ص. ۱۱۳).

یکی از فقهای معاصر نیز اعلام کرده است؛ روایت «البینه علی المدعی و الیمین علی من ادعی علیه» ظاهر در این است که بینه منکر پذیرفته نیست و معیار در دادرسی - وقتی که مدعی بینه دارد - استماع بینه مدعی است و در صورت عدم بینه مدعی، بر اساس سوگند مدعی علیه، حکم صادر می شود. در ادامه این سخن را که گفته شود این روایت، بیان کننده وظیفه اولیه مدعی و منکر است و مانع از پذیرش بینه منکر نیست، خلاف ظاهر این روایت دانسته است، به خاطر این که تفصیل و بیان وضعیت های متفاوت برای مدعی و منکر، حاوی این است که این دو، وجه اشتراکی در این خصوص ندارند، بنابراین، نه بینه از هر دو پذیرفته می شود و نه سوگند (الموسوی الگلپایگانی، بی تا، صص. ۱۴۰ و ۱۴۱). شبیه این بیان در سخن فقیه دیگری هم آمده است (الموسوی البجنوردی، بی تا، صص. ۶۹، ۹۲ و ۹۵).

۲.۱. استدلال بر اعتبار بینه منکر

شیخ انصاری، دلالت روایت پیامبر (ص) - که فرمود: «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» - بر انحصار حجیت بینه برای مدعی و انحصار حجیت یمین برای منکر را چنین بیان کرده است: اولاً «لام» یا برای جنس است یا برای استغراق و در هر حال دلالت بر انحصار هر نوع بینه به مدعی و انحصار هر یمین به منکر می‌کند و لازمه این دو انحصار این است که هیچ بینه‌ای برای منکر و هیچ یمینی برای مدعی، ثابت نباشد (الانصاری، ۱۴۱۰، ص. ۴۰۳). ثانیاً چون در روایت، در خصوص بینه و یمین، قائل به تفصیل شده و بینه را وظیفه مدعی و یمین را وظیفه منکر قرار داده است، چنین تفصیلی دلالت بر عدم اشتراک مدعی و منکر در هیچ یک از این دو و اختصاص هر شخص (مدعی و منکر) به هر یک از بینه و یمین می‌کند (الانصاری، ۱۴۱۰، ص. ۴۰۵). در ادامه، این استدلال را رد کرده است به این بیان که روایت مورد بحث، اگرچه ظاهر است در منحصر بودن دلیل منکر به یمین، اما این یک ظهور صرف است با قطع نظر از قرائن خارجی و چه بسا یک ظهور ابتدایی است که با ملاحظه امور دیگر و تأمل در آن، معلوم می‌شود دلالت بر حصر ندارد، بلکه بر این دلالت دارد که تأیید یمین در حق منکر برای ارفاق به او و تسهیل کار او و اعطای اختیار و فرصت به او است نه از جهت تکلیف و وظیفه. پس منافاتی ندارد با ادله‌ای که دلالت بر اعتبار بینه به طور عام می‌کند و شامل بینه منکر هم می‌شود. اقامه بینه، کار دشواری است برخلاف یمین که به خودی خود و صرفنظر از نهی از آن به خاطر حرمت و تقدس آن، کار آسانی است. علاوه بر این که سخن پیامبر (ص) که فرمود: «و الیمین علی من انکر» در مقام رفع توهم انحصار دلیل منکر به بینه است که چنین توهمی ممکن است به وجود آید در اثر ادله‌ای که به طور مطلق بر اعتبار بینه، دلالت می‌کند و این که در اذهان چنین جا گرفته است که دلیل اثبات مدعی در معنای عام آن، بینه است (الانصاری، ۱۴۱۰، ص. ۴۰۷). در ادامه، ادله دیگری نیز بیان کرده (ر.ک. الانصاری، ۱۴۱۰، ص. ۴۰۹ و ۴۱۰) و در نهایت اعلام کرده است: از این شواهد و مؤیدات زیاد، استفاده می‌شود که مقرر کردن یمین، برای تسهیل و ارفاق و رفع دشواری بینه از منکر بوده است، نه این که دلیلی غیر از یمین از او پذیرفته نشود. پس باید از ظهور روایت «الیمین علی من انکر» در انحصار دلیل منکر به یمین، دست کشید. نتیجه این که روایت مشهور بین فقها، اگرچه به خودی خود، ظهور در انحصار دلیل منکر در یمین دارد، اما با ملاحظه قرائنی که ذکر شد، می‌توان ادعا کرد که از قسمت اخیر آن، اراده انحصار نشده است و در چنین شرایطی، این روایت نمی‌تواند تخصیص بزند عموماتی را که دلالت بر حجیت بینه نسبت به هر شخص - مدعی باشد یا منکر - می‌کند (الانصاری، ۱۴۱۰، ص. ۴۱۱).

میرزا حسن آشتیانی و میرزا حبیب الله رشتی نیز در بیان های شبیه آنچه از شیخ انصاری نقل شد، بر قابل استماع بودن بینة منکر، استدلال کرده اند (ر.ک. الآشتیانی، بی تا، صص. ۱۰۴، ۱۰۵ و ۳۷۰؛ الرشتی، ۱۴۰۱، ج ۱، صص. ۱۸۱ - ۱۸۴ و ج ۲، ص. ۱۵۲).

اعتبار و جواز استماع بینة شخص منکر، در سخن برخی دیگر از فقها، مورد تأیید و تأکید واقع شده است (ر.ک. النجفی، ۱۳۶۲، ص. ۴۱۷؛ الطباطبایی الیزدی، ۱۳۷۸، صص. ۱۵۲ و ۱۵۳؛ مومن، ۱۳۸۰، ص. ۳۶۶؛ الایروانی، ۱۴۲۷، ص. ۳۱).

۳.۱. امکان بینة منکر بر انکار حاوی امر وجودی و برای اثبات ملازمات وجودی انکار

شیخ انصاری، اعتبار بینة شخص منکر را به نحو دیگری نیز مطرح کرده و اعلام کرده است: اگر بپذیریم که روایت مشهور (البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر) دلالت بر انحصار دلیل منکر به یمین دارد، لکن این انحصار از این جهت است که او منکر است و ادعای مدعی را نفی می کند. اما اگر او هدف دیگری غیر از نفی ادعای مدعی داشته باشد - اگرچه نفی ادعای مدعی هم بر آن مترتب باشد - این روایت، دلالت بر قابل استماع نبودن بینة در این حالت ندارد و بر اساس قاعده اولیه، بینة در این حالت، معتبر است و منافاتی نیست بین قابل استماع نبودن بینة از جهت این که منکر و نفی کننده ادعای مدعی است و بین استماع بینة از غیر این جهت، وقتی که جهت دیگری وجود داشته باشد (الانصاری، ۱۴۱۰، ص. ۴۱۶). نتیجه این که قدر مسلم از انحصاری که از روایت مشهور استنباط می شود، انحصار دلیل منکر در یمین است از جهت این که او منکر و نفی کننده ادعای مدعی است و این منافات ندارد با استماع بینة منکر در صورتی که یک جنبه ثبوتی وجود داشته باشد که عقلاً یا عادتاً موجب نفی ادعای مدعی شود و پذیرش چنین مطلبی در مورد منکر، ایرادی ندارد با توجه به عمومات اعتبار بینة و عدم دلالت روایت مشهور بر بیشتر از انحصار دلیل منکر در یمین از جهت این که او نفی کننده ادعای مدعی است (الانصاری، ۱۴۱۰، ص. ۴۱۷).

میرزا حسن آشتیانی نیز در بیان این استدلال، اعلام کرده است: معنای روایت مشهور این است که شخص منکر از جهت انکارش، بینة اش پذیرفته نمی شود و او را از یمین، بی نیاز نمی کند، اما اگر آنچه ادعا می کند یک جهت ثبوتی هم داشته باشد - مانند اختلاف موجر و مستأجر که موجر ادعا کند اجاره ده دینار بوده و مستأجر ادعا کند پنج دینار بوده - مانعی ندارد بینة منکر نسبت به جهت ثبوتی، استماع شود، بلکه روایت، دلالت بر قبول بینة شخص منکر نسبت به جهت ثبوتی دارد؛ زیرا منکر از این جهت، مدعی است (آشتیانی، بی تا، ص. ۱۰۶).

به نظر میرزا حبیب الله رشتی نیز تعلیق حکم بر وصف، دلالت بر علیت و دخالت صفت در حکم می کند؛ پس، از روایت «الیمین علی المنکر» استفاده می شود که از شخص منکر از جهت انکارش، غیر از یمین، دلیلی مطالبه و پذیرفته نمی شود، اما اگر سخن او حاوی یک امر وجودی باشد که عقلاً یا عادتاً تأیید کند انکار او را - مانند این که ماجر بگوید مبلغ اجاره ده دینار بوده و مستأجر بگوید پنج دینار بوده - از این روایت استفاده نمی شود که بینه شخص منکر از جهت ادعای او بر امر وجودی پذیرفته نشود. در ادامه، برخلاف آنچه از میرزا حسن آشتیانی نقل شد، اعلام کرده است: این ادعا پذیرفته نیست که گفته شود وقتی که انکار، شامل ادعای امر وجودی باشد، منکر در این صورت - اگرچه از جهت انکارش، منکر است - از جهتی دیگر، مدعی محسوب می شود. دلیل این مطلب این است که صرف شامل بودن انکار بر ادعای امر وجودی، شخص منکر را مدعی نمی کند، به همین خاطر در موارد این چنینی، حکم به تحالف و امکان درخواست سوگند شخص منکر از مدعی (اصلی) نمی شود (الرشتی، ۱۴۰۱، ج ۱، صص. ۱۸۴ و ۱۸۵).

۴.۱. تعارض بینه منکر در مقابل بینه مدعی

شیخ انصاری با استناد به روایات متعدد، از این روایات استفاده کرده است که بینه منکر نمی تواند در مقابل بینه مدعی، مورد استناد قرار گیرد و اعتبار بینه منکر در صورتی است که بینه مدعی اقامه نشود، اما در صورت اقامه بینه مدعی، حکم به نفع مدعی صادر می شود و بینه منکر در چنین حالتی استماع نمی شود (ر.ک. الانصاری، ۱۴۱۰، صص. ۳۹۱ - ۳۹۳).

میرزا حسن آشتیانی نیز بینه منکر را در مقابل بینه مدعی، غیر قابل استماع معرفی کرده و اعتبار بینه شخص منکر را در صورتی دانسته که مدعی، بینه نداشته باشد و بینه مدعی و بینه منکر را از قبیل اصل و دلیل شناخته که در یک ردیف نیستند و تعارض نمی کنند (الانصاری، ۱۴۱۰، صص. ۳۶۶). در ادامه، بر عدم استماع بینه منکر در مقابل بینه مدعی، ادعای اجماع کرده (الانصاری، ۱۴۱۰، صص. ۳۶۹) و دلایل و استدلال های مفصلی بر این مطلب، ارائه کرده است (ر.ک. الانصاری، ۱۴۱۰، صص. ۳۷۱ و ۳۷۲).

اما سید محمد کاظم طباطبائی یزدی بینه منکر را بطور مطلق - چه در حالت تعارض با بینه مدعی و چه در غیر حالت تعارض - معتبر شناخته است (الطباطبائی الیزدی، ۱۳۷۸، ص. ۱۵۲).

یکی از فقهای معاصر نیز در اظهار نظری متفاوت، اعلام کرده است؛ بینه منکر اگرچه نمی تواند مستند حکم قاضی قرار گیرد و بر اساس آن، قضاوت نمی شود، ولی مانع از اعتبار بینه مدعی در فرض تعارض با آن، می شود و در فرض تعارض بینه مدعی و بینه منکر، بینه مدعی، اعتبار ندارد؛ زیرا بینه ای که معارض دارد، بینه ای نیست که بتواند مستند حکم قاضی قرار گیرد و تفاوت بین بینه مدعی و بینه منکر در مستند قضاوت بودن آن ها است و ملازمه ندارد با این که بینه منکر نتواند بینه مدعی را بی اعتبار کند (التبریزی، ۱۴۱۵، صص. ۳۵۱، ۳۵۳ و ۳۵۴).

محقق دیگری، اثر و ثمره اعتبار بینه مدعی علیه را نه بی نیازی از یمین او، بلکه تعارض با بینه مدعی و تساقط هر دو بینه و در نهایت، صدور حکم بر اساس یمین مدعی علیه دانسته است (الایروانی، ۱۴۲۷، صص. ۳۱ و ۳۲).

۲. تحلیل حقوقی

در حقوق، مسأله ای به عنوان اختصاص دلیل به مدعی و ممنوعیت منکر از ارائه دلیل، مطرح نشده است؛ بلکه در قانون (ماده ۱۳۲۸ ق.م.ا)، به امکان اثبات بطلان دعوای مدعی توسط مدعی علیه، تصریح شده است. در متون حقوقی نیز اثبات امر عدمی و همچنین، اثبات مخالفت دلیل با واقع، مورد تأیید و پذیرش، واقع شده است.

۱.۲. عدم اختصاص ادله به مدعی و عدم محدودیت منکر در ارائه دلیل

برخلاف بحث گسترده ای که در فقه در خصوص اختصاص بینه به مدعی و عدم استماع بینه شخص منکر، مطرح شده - در قسمت نخست بیان شد - در حقوق، بحثی از اختصاص دلیل گواهی یا سایر ادله اثبات دعوا به مدعی و محدودیت منکر در ارائه ادله، به میان نیامده است. در قوانین نیز اگرچه بار اثبات دلیل بر مدعی نهاده شده است (ماده ۱۲۵۷ ق.م.ا)، اما حکمی که تمام یا برخی از ادله را به مدعی اختصاص داده باشد و برای شخص منکر، نسبت به تمام یا برخی از ادله اثبات دعوا، ممنوعیت یا محدودیت، ایجاد کرده باشد، یافت نمی شود.

به نظر می‌رسد، در حقوق، عدم اختصاص ادله اثبات دعوا به مدعی و عدم ممنوعیت و عدم محدودیت شخص منکر در ارائه ادله، مفروض و مسلم، دانسته شده است. تنها دلیلی که ترتیب خاص در استناد مدعی یا مدعی علیه به آن، مقرر شده است، سوگند قاطع دعوا است که ابتدا مدعی می‌تواند به آن استناد کند، سپس شخص منکر می‌تواند آن را به مدعی رد کند (ماده ۱۳۲۸ ق.م.ا) و شبیه چنین حکمی در ادله دیگر وضع نشده است.

بر عکس، استناد طرف های دعوا - اعم از مدعی و منکر - به ادله اثبات دعوا در مواد متعدد، مطرح شده است؛ از جمله ماده ۱۹۴ ق.آ.د.م. مقرر داشته است: «دلیل عبارت از امری است که اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می نمایند». در این ماده نه فقط عبارت «اصحاب دعوا» که شامل شخص منکر هم می‌شود، به کار رفته، بلکه به امکان ارائه دلیل برای دفاع از دعوا، تصریح شده است. در ماده ۱۹۹ نیز گفته شده است: «در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هر گونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد داد». در مواد ۹۶ و ۹۷ ق.آ.د.م. هم بر امکان استناد خواننده به اسناد و دلایل و در مواد ۲۳۲ و ۲۳۴ بر امکان استناد هر یک از اصحاب دعوا به گواهی گواهان و در مواد ۲۴۸، ۲۴۹ و ۲۵۳ بر امکان درخواست و استناد هر یک از اصحاب دعوا به معاینه محلی و تحقیق محلی و در ماده ۲۵۷ بر امکان درخواست کارشناسی از طرف هر یک از اصحاب دعوا تصریح شده است. از این قبیل مواد به خوبی نمایان است که قانونگذار در استناد به ادله اثبات دعوا - به جز سوگند - خصوصیتی برای اصحاب دعوا و ترتیبی در این زمینه، قائل نیست و نه استناد به دلیلی را صرفاً در اختیار مدعی قرار داده و نه محدودیت یا ممنوعیتی برای منکر ایجاد کرده است، بلکه برای هر دو طرف دعوا، امکان استناد به ادله اثبات دعوا را مقرر و فراهم کرده است. علاوه بر آن، اختیار وسیعی برای دادگاه نیز قائل شده است که حتی بدون درخواست و استناد اصحاب دعوا، اقدام به تحقیق و استفاده از ادله نماید، تا واقعیت مورد اختلاف طرفین را کشف نماید.

اختیار مدعی علیه برای ارائه دلیل بر اساس این مقررات را نمی توان منحصر و صرفاً مربوط به مواردی شناخت که مدعی علیه به طرح ادعای متقابل می پردازد؛ زیرا این مقررات، اطلاق دارد و علاوه بر مواردی که خواننده به طرح ادعای متقابل اقدام می کند، شامل مواردی نیز می شود که صرفاً به دفاع در برابر ادعا می پردازد و ادعای مدعی را نفی می کند. علاوه بر این که در ماده ۱۹۴ ق.آ.د.م. در بیانی مشخص و صریح، امکان ارائه دلیل برای «دفاع»، مقرر شده است. به طور مثال، در دعاوی مسئولیت مدنی، خواننده ای که منکر اقدام زیانبار ادعایی خواهان است، می تواند برای این انکار خود به هر دلیل قابل استناد از ادله اثبات قانونی متوسل شود. اختیار ابتدایی دادگاه در بررسی دلایل حتی بدون درخواست اصحاب دعوا نیز تأییدکننده این مطلب است که در موارد و در حدودی که دادگاه اختیار دارد، استناد مدعی، خصوصیت ندارد و دادگاه می تواند با استناد مدعی علیه و حتی بدون استناد اصحاب دعوا، رسیدگی به دلیل را در دستور کار خود قرار دهد.

۲.۲. اثبات بطلان ادعای مدعی و امتناع از سوگند

یکی از مواردی که در قانون به طور صریح از اثبات انکار سخن به میان آمده، ماده ۱۳۲۸ ق.م. است که مقرر کرده است: «کسی که قسم متوجه او شده است در صورتی که بطلان دعوی طرف را اثبات نکند یا باید قسم یاد نماید یا قسم را به طرف دیگر رد کند و اگر نه قسم یاد کند و نه آن را به طرف دیگر رد نماید با سوگند مدعی به حکم حاکم مدعی علیه نسبت به ادعائی که تقاضای قسم برای آن شده است محکوم می گردد». به موجب این ماده، مدعی علیه در صورتی که بتواند بطلان دعوای مدعی را ثابت کند، می تواند از ادای سوگند یا رد آن به مدعی، امتناع کند و این امتناع، نکول محسوب نمی شود. بر این اساس، مطابق این ماده در موارد درخواست سوگند از جانب مدعی، علاوه بر وضعیت های ۱- قبول سوگند، ۲- رد سوگند و ۳- نکول، حالت دیگری نیز مطرح است و آن اثبات بطلان ادعای مدعی است که علاوه بر این که مدعی علیه را از قبول یا رد سوگند معاف می کند، موجب محکومیت مدعی می شود.

مسئله امکان اثبات بطلان دعوای مدعی توسط مدعی علیه و امتناع او از ادای سوگند که در ماده ۱۳۲۸ ق.م. به صراحت مقرر شده، در منابع حقوقی و آرای قضایی، مورد تأکید واقع شده است (ر.ک. مهاجری، ۱۳۸۹، صص. ۴۷۶ و ۴۷۷؛ مهاجری، ۱۳۹۰، ص. ۴۳۱؛ زراعت، ۱۳۸۹، ص. ۶۲۶؛ خدابخشی، ۱۳۹۲، ص. ۶۶۹). اما آنچه در متون فقهی در مسأله درخواست سوگند از مدعی علیه یافت می شود، وضعیت های ۱- قبول سوگند، ۲- رد سوگند یا ۳- نکول مدعی علیه

در مقابل درخواست سوگند توسط مدعی است و یافت نشده در منبعی فقهی، شبیه آنچه در ماده ۱۳۲۸ ق.م. آمده است، در کنار وضعیت های سه گانه یادشده، وضعیت اثبات بطلان ادعای مدعی نیز مطرح شده باشد. اما در منابعی - که پیش از این نقل شد - بطور جداگانه از اعتبار بینه شخص منکر و عدم انحصار دلیل او به یمن، بحث شده است و با وجود چنین بحث ها و دیدگاه هایی، نمی توان حکم مقرر در ماده ۱۳۲۸ ق.م. مبنی بر امکان اثبات بطلان ادعای مدعی و امتناع مدعی علیه از سوگند را مغایر با فقه و شرع دانست.

قید مورد بحث در ماده ۱۳۲۸ ق.م. نشان دهنده این است که قانونگذار قانون مدنی، اثبات انکار را ممکن می داند و مانعی بر سر راه آن نمی بیند. اطلاق این قید نیز اقتضا دارد که مدعی علیه می تواند برای اثبات بطلان ادعای مدعی، از هر دلیلی از ادله اثبات دعوا، استفاده کند.

۳.۲. اثبات امر عدمی

با توجه به این که مدعی علیه در وضعیت انکار محض، صرفاً ادعای مدعی را نفی می کند، این سوال مطرح می شود که آیا امر عدمی قابل اثبات است؟ گفته شده، مشهور است که امر عدمی قابل اثبات نیست (ر.ک. امامی، بی تا، ص. ۱۴؛ شمس، ۱۳۸۸، ص. ۴۱؛ شیخ نیا، ۱۳۷۵، ص. ۴۲). در آرای متعددی از محاکم هم بر غیر قابل اثبات بودن امر عدمی تأکید شده است.^۱ اما این مطلب که امر عدمی را به طور مطلق قابل اثبات ندانیم مورد انتقاد و تردید واقع شده است و گفته شده است، امر عدمی جزئی و مقید را می توان بطور غیر مستقیم و با اثبات اموری که با آن ملازمه دارد، اثبات کرد، مثل این که مدعی، حضور و اقدام مدعی علیه در زمان و مکان

^۱ - رأی شماره ۹۴۰۹۹۷۰۲۲۴۷۰۱۸۶۵ مورخ ۱۳۹۴/۱۰/۲۷ شعبه ۴۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، رأی شماره ۱۱۰۵ مورخ ۱۳۹۱/۸/۶ شعبه ۲۴۱ دادگاه عمومی حقوقی تهران، تأیید شده با رأی شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۲۴۰۲۰۸۲ مورخ ۱۳۹۱/۱۱/۱۸ شعبه ۲۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، رأی شماره ۱۵۴۴ مورخ ۱۳۹۱/۱۱/۸ شعبه ۲۳۱ دادگاه عمومی حقوقی (خانواده) تهران، تأیید شده با رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۱۱۰۰۶۰۷ مورخ ۱۳۹۲/۴/۱۷ شعبه ۱۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، رأی شماره ۹۲۰ مورخ ۱۳۹۳/۶/۳۰ شعبه ۲۳۱ دادگاه عمومی حقوقی تهران، رأی شماره ۹۴۰۹۹۷۲۱۶۰۱۰۰۵ مورخ ۹۴۰۹۹۸۲۱۶۰۴۰۰۴۴۱ شعبه ۳۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران، تأیید شده با رأی شماره ۹۴۰۹۹۸۲۱۶۰۴۰۰۴۴۱ مورخ ۱۳۹۴/۹/۲۹ شعبه ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، رأی شماره ۶۴۴ مورخ ۱۳۹۴/۴/۳۱ شعبه ۲۳۱ دادگاه خانواده تهران، تأیید شده با رأی شماره ۹۴۰۹۹۸۰۲۰۰۱۰۰۲۸۲ مورخ ۱۳۹۴/۸/۱۳ شعبه ۴۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۹۰۸۲۰۰۱۰۴ مورخ ۱۳۹۲/۱۰/۲۸ شعبه ۱ دیوان عالی کشور، رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۹۰۸۲۰۰۱۰۴ مورخ ۱۳۹۲/۴/۱۷ شعبه ۲۲ دیوان عالی کشور، (همگی به نقل از سامانه ملی آرای قضایی، تاریخ رؤیت: ۱۷/۵/۱۴۰۳).
(<https://ara.jri.ac.ir/Judge/Index>)

خاصی را ادعا کند. در چنین موردی، مدعی علیه با اثبات این که در آن زمان، در مکان دیگری بوده، ثابت می کند که ادعای مدعی، خلاف واقعیت است و مدعی علیه در آن زمان، در مکان مورد ادعای مدعی نبوده است (ر.ک. امامی، بی تا، ص. ۱۵؛ شیخ نیا، ۱۳۷۵، صص. ۴۲ و ۴۳؛ رستمی چلکاسری، ۱۳۹۱، ص. ۲۷). همچنین، مثال هایی ارائه شده و گفته شده است، قانون در مواردی، اثبات امر عدمی را لازم شناخته است؛ مثل ادعای غایب مفقود الاثر بودن فرد معین (ماده ۱۰۱۱ ق.م.) (شیخ نیا، ۱۳۷۵، ص. ۴۳) و ادعای اعسار از هزینه دادرسی یا محکوم به (رستمی چلکاسری، ۱۳۹۱، ص. ۲۷).

در برخی از آرای قضایی نیز ارائه دلیل برای اثبات امر عدمی با تأیید و موافقت دادگاه مواجه شده است، از جمله در رأی شماره ۹۴۰۹۹۷۰۲۲۱۰۰۱۲۶۰ مورخ ۱۳۹۴/۱۰/۲۲ شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، ارائه دلیل بر اثبات ادعای خواهان مبنی بر «عدم استفاده خوانده از علامت تجاری»، مورد تأیید قرار گرفته و رأی دادگاه نخستین بر بطلان دعوای خواهان - که در آن بر اقامه دلیل بر امر عدمی ایراد شده بود - نقض شده است. در رأی قابل تأمل شماره ۹۴۰۹۹۷۲۱۳۰۷۰۱۳۶۷ مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۱۹ شعبه ۶۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز رأی دادگاه نخستین - که در آن، شهادت شهود خواهان بر «عدم وجود دین» را به استناد غیر قابل اثبات بودن امر عدمی نپذیرفته بود - نقض شده است (سامانه ملی آرای قضایی، تاریخ رؤیت: <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Index> ۱۷/۵/۱۴۰۳).

به نظر می رسد در دادرسی، امر عدمی جزئی و مقید را می توان با اثبات لوازم، مقتضیات، اسباب و مسببات آن - که امر وجودی و قابل اثبات هستند - اثبات کرد و قاضی را به قناعت وجدان در خصوص آن رساند. بنابراین، اگر موضع خوانده در برابر ادعای مدعی، مطرح کردن یک امر عدمی جزئی و مقید باشد، اثبات چنین امری، امکان پذیر است و به صرف عدمی بودن آن نمی توان آن را غیر قابل اثبات دانست. به طور مثال اگر خواهان مدعی شود که در تاریخ معین در یک مجلس مشخص، خوانده از او مبلغی وجه نقد دریافت کرده و به او بدهکار است، خوانده می تواند با معرفی اشخاص حاضر در آن مجلس و با شهادت آن ها، عدم دریافت وجه در آن جلسه را ثابت نماید.

امر عدمی، غالباً دفاع مدعی علیه در برابر ادعای مدعی است، اما ممکن است ادعای مدعی، امر عدمی باشد، مانند مثال هایی که پیش از این نقل شد (ادعای غایب مفقود الاثر بودن فرد معین و ادعای اعسار از هزینه دادرسی یا محکوم به). نیاز به اثبات ادعای امر عدمی با توجه به این

قاعده که بار اثبات ادعا بر مدعی است، نمی تواند با تردید و اشکال مواجه شود. بنابراین وقتی در قانون (مواد و مقررات مربوط به مثال های یاد شده) ادعای امر عدمی، به صراحت، بیان شده است، این مطلب به دست می آید که از نظر قانونگذار، اثبات امر عدمی، کاری ممکن و شدنی است.

به طور مثال، قانون آیین دادرسی مدنی، پس از این که در ماده ۵۰۵ چگونگی مطرح کردن «ادعای اعسار» از هزینه دادرسی را بیان کرده است، در ماده ۵۰۶ از «دلیل اعسار» که ممکن است شهادت باشد، سخن به میان آورده است. به موجب ماده ۷ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی (مصوب ۱۳۹۴) نیز اثبات اعسار بر عهده مدیون است، با این تفاوت که «در مواردی که وضعیت سابق مدیون دلالت بر ملائت وی داشته یا مدیون در عوض دین، مالی دریافت کرده یا به هر نحو تحصیل مال کرده باشد»، اثبات اعسار بر اساس قواعد عمومی و ادله اثبات دعاوی انجام می شود، اما در غیر از موارد یادشده، در صورت عدم اثبات ملائت مدیون توسط خواننده دعوای اعسار، اثبات اعسار به طور ویژه و با سوگند مدعی اعسار خواهد بود. در تبصره ۱ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م. نیز از «ادعای عدم اطلاع از مفاد رأی» و رسیدگی دادگاه به این ادعا - که مستلزم ارائه دلیل توسط مدعی است - سخن به میان آمده است.

بر اساس مباحث و معیارهایی که در فقه برای تشخیص مدعی از منکر بیان شده است (ر.ک. الطوسی، ۱۳۵۱، ص. ۲۵۶؛ الحلی، ۱۴۱۵، صص. ۱۰۸ و ۱۰۹؛ الحلی، بی تا، ص. ۲۸۴؛ مکی العاملی، ۱۳۶۸، ص. ۵۱؛ الطباطبایی، ۱۴۰۴، ص. ۴۱۰؛ الخوانساری، ۱۴۰۵، ص. ۶۷؛ النجفی، ۱۳۶۲، صص. ۳۷۱ - ۳۷۶؛ الآشتیانی، بی تا، صص. ۱۱۳ و ۱۱۴)، مطرح کننده امر عدمی ممکن است مدعی باشد یا منکر و نمی توان گفت، طرح امر عدمی صرفاً انکار محسوب می شود و مطرح کننده آن، منکر است.

مقید و جزئی یا مطلق و کلی بودن امر عدمی که مدعی علیه در مقام دفاع مطرح می کند، بستگی به ادعای مدعی دارد. بطور مثال اگر مدعی ادعا کند که مدعی علیه در فلان روز در مغازه او حاضر شده و با خرید مقداری اجناس، به او بدهکار شده است، مدعی علیه در پاسخ به چنین ادعایی می تواند حضور خود در آن روز معین در مغازه مدعی را نفی کند. چنین امر عدمی ای، جزئی و مقید است و مدعی علیه می تواند با اثبات حضور خود در آن روز در مسافرت به نحوی که حضور او در مغازه مدعی در آن روز را منتفی کند، این امر عدمی مقید و جزئی را ثابت کند. اما اگر مدعی، ادعای بدهکاری مدعی علیه به او را بطور مطلق و بدون ذکر منبع و منشأ آن،

مطرح کند، دفاع مدعی علیه به این که به مدعی بدهکار نیست، یک امر عدمی مطلق و کلی است که قابلیت اثبات ندارد.

آنچه در این قسمت از منابع حقوقی نقل و بحث شد، با چنین بیانی در منابع فقهی یافت نشده است، اما مشابه آن، بیان هایی پیش از این از فقها نقل شد مبنی بر این که ممکن است انکار شخص منکر، همراه باشد با امر وجودی و ثبوتی، که در این صورت شخص منکر می تواند با اثبات امر وجودی و ثبوتی با بینه، به اثبات انکار خود برسد.

نکته قابل توجه این که مطرح کردن و اثبات لوازم، مقتضیات، اسباب و مسببات امر عدمی توسط مدعی علیه به منظور اثبات امر عدمی - که دفاع مدعی علیه است - مدعی علیه را از منکر بودن و موضع او را از انکار، خارج نمی کند و مدعی محسوب نمی شود؛ چون لوازم، مقتضیات، اسباب و مسببات امر عدمی، مقصود اصلی مدعی علیه و موضوع دعوا نیستند، بلکه صرفاً به منظور اثبات امر عدمی که دفاع مدعی علیه و مقصود اصلی او است، مورد توجه و استفاده مدعی علیه قرار می گیرند.

چنین وضعیتی با وضعیت قلب شدن دعوا، متفاوت است؛ زیرا در منقلب شدن دعوا، مدعی علیه، موضوعی را مطرح می کند که اولاً حاوی تأیید و اقرار نسبت به اصل ادعای مدعی است، ثانیاً، خود آنچه که مطرح می شود، موضوعی مستقل است که شرایط یک ادعا را دارد، اگرچه اثبات آن، در نهایت سبب برائت مدعی علیه و محکومیت مدعی می گردد. این در حالی است که هیچ یک از این ویژگی ها در مطرح کردن و اثبات لوازم، مقتضیات، اسباب و مسببات امر عدمی که دفاع مدعی علیه است، وجود ندارد.

۴.۲. تعارض ادله و اثبات خلاف واقع بودن دلیل

پیش از این بحث شد که در حقوق، ارائه دلیل، اختصاص به مدعی ندارد و نه فقط مدعی علیه هم می تواند برای دفاع و نفی ادعای مدعی، دلیل ارائه کند، بلکه دادگاه نیز اختیار دارد در مواردی و با رعایت محدودیت هایی، رسیدگی به دلیل را در دستور کار قرار دهد. امکان ارائه دلیل توسط مدعی علیه، مسأله تعارض ادله مدعی و مدعی علیه و توان اثباتی هر دلیل در مقام تعارض با دلیل طرف مقابل را به دنبال دارد و این بحث در حقوق، اختصاص به حالتی ندارد که خواهان و خوانده هر کدام از جهتی مدعی باشند و بر ادعاهای متقابل خود، ادله متقابل ارائه کرده باشند، بلکه شامل مواردی نیز می شود که مدعی بر ادعای خود و مدعی علیه بر دفاع و انکار خود، اقامه دلیل کرده باشد.

در خصوص موضوع تعارض ادله اثبات دعوا و راه حل های قابل طرح در موارد تعارض ادله، بحث های فراوان و دیدگاه های متعددی در متون فقهی و ادبیات حقوقی مطرح شده است که پرداختن به آن ها در این پژوهش، خروج از موضوع محسوب می شود، اما اصل طرح این مباحث و راه حل ها تأییدکننده عدم انحصار اقامه دلیل به مدعی و امکان ارائه دلیل توسط مدعی علیه است و اگر اقامه دلیل اختصاص به مدعی داشت و برای مدعی علیه امکان ارائه دلیل وجود نداشت، مسأله تعارض ادله اثبات دعوا، سالبه به انتفای موضوع می شد و محلی برای طرح و بررسی نداشت.

یکی از مواردی که قانون، به مسأله تعارض ادله متقابل طرفین دعوا و وضعیت توان اثباتی دلیل در تعارض با ادله دیگر، توجه کرده است، در خصوص اماره قانونی است. قانون مدنی (ماده ۱۲۵۸ ق.م.) اماره را یکی از ادله اثبات دعوا معرفی کرده است که شامل اماره قانونی و قضایی می شود (ماده ۱۳۲۱ ق.م.) و اعتبار اماره قانونی را مشروط کرده است به این که خلاف آن ثابت نگردد (ماده ۱۳۲۳ ق.م.). بر این اساس، ممکن است دلیل مدعی، اماره قانونی باشد که در این صورت به تصریح قانون، اعتبار این دلیل در صورتی است که خلاف آن ثابت نشود. معلوم است که اثبات خلاف اماره قانونی که مورد استناد مدعی واقع شده، با ارائه دلیل از جانب مدعی علیه بر دفاع و نفی ادعای مدعی، انجام می شود و وجود چنین حکمی در قانون، به خوبی مستلزم تجویز ارائه دلیل توسط مدعی علیه بر دفاع و نفی ادعای مدعی است.

البته برخی از شرط و وضعیت یاد شده در خصوص اماره قانونی، چنین استفاده کرده اند که نقش اماره قانونی در معاف کردن مدعی از ارائه دلیل و تحمیل بار اثبات دلیل بر مدعی علیه است (شیخ نیا، ۱۳۷۵، صص. ۴۵ و ۴۶؛ عظیمی، ۱۳۶۹، ص. ۶۰؛ زراعت و حاجی زاده، ۱۳۹۰، ص. ۱۳۴؛ رستمی چلکاسری، ۱۳۹۱، ص. ۲۹). به نظر یکی از حقوقدانان نیز نقش اماره قانونی در تعیین مدعی و منکر است و کسی که اماره قانونی برخلاف ادعای او است، مدعی محسوب می شود (کریمی، ۱۳۹۱، ص. ۱۶۴).

اما این اظهارات و نظرات با صراحت قانون که اماره قانونی را قسمی از اقسام اماره به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا، برشمرده است، سازگار نیست. واقعیت این است که در حقوق، اماره قانونی یکی از ادله اثبات دعوا است که تفاوت آن با اماره قضایی در این است که برخلاف اماره قضایی که تشخیص هر مصداق آن به نظر قاضی است، مصادیق اماره قانونی در قانون، بیان شده است. اماره قانونی در مقایسه با ادله دیگر - از قبیل اسناد، اقرار و گواهی - به صراحت قانون، از

اعتبار کمتری برخوردار است و توان مقابله با آن‌ها را ندارد. اما این دلیل مانند هر دلیل دیگر می‌تواند توسط مدعی یا مدعی علیه، مورد استناد قرار گیرد و با وجود کفایت آن در صورتی که دلیل معارض آن وجود نداشته باشد، استنادکننده به آن می‌تواند علاوه بر اماره قانونی، به ادله دیگر نیز برای اثبات و تقویت موضع خود، استناد کند.

امکان ارائه دلیل در مقابل دلیل و اثبات خلاف واقع بودن دلیل، اختصاص به اماره قانونی ندارد، بلکه در ادله دیگر نیز چنین وضعیتی وجود دارد. در اقرار، به موجب ماده ۱۲۷۶ ق.م.ا.گ. کذب بودن اقرار بر دادگاه معلوم شود، دادگاه بر اساس آن، حکم صادر نمی‌کند. بر اساس ماده ۱۳۱۹ ق.م.ا.گ. نیز اگر خلاف واقع بودن شهادت، بر قاضی معلوم شود، به آن ترتیب اثر نمی‌دهد. مقرراتی از این قبیل نشان دهنده این مطلب است که ادله اثبات دعوا، مطلق نیستند که امکان ارائه دلیل در مقابل آن‌ها توسط طرف مقابل وجود نداشته باشد و طرف مقابل نتواند با ارائه ادله متقابل، خلاف واقع بودن آن را اثبات نماید. در این خصوص، صرفاً در سوگند، قانونگذار، محدودیت قائل شده و در ماده ۱۳۳۱ ق.م.ا.گ. اعلام کرده است: «قسم قاطع دعوی است و هیچ گونه اظهاریه که منافی با قسم باشد از طرف پذیرفته نخواهد شد». این در حالی است که در همین دلیل (سوگند) نیز اگر قاضی علم به خلاف واقع بودن آن داشته باشد، نمی‌تواند بر اساس آن رأی صادر کند.

نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقاله گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که در خصوص امکان اقامه دلیل برای اثبات انکار، وضعیت در فقه و حقوق، متفاوت است. در فقه روایت معروف «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» ظاهر در این دانسته شده است که اقامه بینه، منحصر به مدعی است و شخص منکر صرفاً در صورت درخواست مدعی، می‌تواند ادای سوگند کند. اما برخی از فقها، روایت مذکور را به گونه‌ای دیگر تفسیر کرده‌اند و دلالت آن بر انحصار دلیل شخص منکر به «یمین» و ممنوع بودن او از اقامه بینه را پذیرفته‌اند.

ولی در حقوق، اگرچه بار اثبات بر مدعی است، ولی بحثی از اختصاص ارائه دلیل به مدعی و محدودیت یا ممنوعیت منکر در ارائه دلیل برای اثبات انکار خود، به میان نیامده و نشانی از آن در قوانین یافت نمی‌شود، بلکه قواعد و مواد متعددی در قوانین وجود دارد که بیان‌کننده عدم اختصاص اختیار ارائه ادله اثبات به مدعی و اختیار هر دو طرف دعوا و همچنین اختیار دادگاه در این زمینه است. مواد و مقررات مربوط به امکان اثبات خلاف دلیل و بی‌اعتباری دلیل در صورت

خلاف واقع شناخته شدن آن، تأییدکننده امکان ارائه دلیل توسط منکر در مقابل ادله مدعی است. در مسأله درخواست سوگند از مدعی علیه نیز در قانون (ماده ۱۳۲۸ ق.م.) به امکان خودداری مدعی علیه از سوگند، با اثبات بطلان دعوای مدعی تصریح شده است. در نوشته ها و متون حقوقی مربوط به ادله اثبات دعوا نیز تلقی عمومی بر امکان ارائه دلیل توسط هر یک از اصحاب دعوا بر موضع خود است و ارائه دلیل و اثبات امر عدمی نیز ممکن دانسته شده است.

منابع

۱. آشتیانی، میرزا محمد حسن (بی تا). کتاب القضاء. قم: دار الهجرة.
۲. امامی، سید حسن (بی تا). حقوق مدنی. ج ۶، تهران: انتشارات ابوریحان.
۳. الانصاری، مرتضی (الشیخ الانصاری) (۱۴۱۰ق). القضاء الاسلامی (بقلم میرزا حسین قلی). ج ۱، بی جا: الهدی المؤسسة الاسلامیة للنشر.
۴. الایروانی، باقر (۱۴۲۷ق). دروس تمهیدیة فی الفقه الاستدلالی. ج ۳، قم: مؤسسة الفقه للطباعة و النشر.
۵. التبریزی، المیرزا جواد (۱۴۱۵ق). اسس القضاء و الشهادة. بی جا: مؤسسة الامام الصادق (ع).
۶. الحلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن (المحقق) (بی تا). المختصر النافع فی فقه الامامیة. مصر: دار الكتاب العربی.
۷. الحلی، نجم الدین جعفر بن الحسن (المحقق) (۱۴۱۵ق). شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. ج ۴، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة.
۸. خدابخشی، عبد الله (۱۳۹۲ش). مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی و تأثیر آن در رویه قضایی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۹. الخوانساری، السید احمد (۱۴۰۵ق). جامع المدارک فی شرح المختصر النافع. ج ۶ (ج ۶ و ۷ در یک مجلد)، تهران: مکتبه الصدوق.
۱۰. رستمی چلکاسری، عباد اله (۱۳۹۱ش). ادله اثبات دعوا (در امور مدنی). گیلان: انتشارات دانشگاه گیلان.
۱۱. الرشتی، میرزا حبیب الله (۱۴۰۱ق). کتاب القضاء. ج ۱ و ۲ (در یک مجلد)، قم: دار القرآن الکریم.
۱۲. زراعت، عباس (۱۳۸۹ش). محشای قانون آیین دادرسی مدنی. تهران: ققنوس.
۱۳. زراعت، عباس و حاجی زاده، حمیدرضا (۱۳۹۰ش). ادله اثبات دعوا. کاشان: قانونمدار.
۱۴. سامانه ملی آرای قضایی: <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Index>
۱۵. شمس، عبد الله (۱۳۸۸ش). ادله ی اثبات دعوا. تهران: انتشارات دراک.
۱۶. شیخ نیا، امیر حسین (۱۳۷۵ش). ادله اثبات دعوی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۷. الطباطبایی، السید علی (۱۴۰۴ق). ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل. ج ۲، قم: مؤسسة آل البيت.
۱۸. الطباطبایی الیزدی، السید محمد کاظم (۱۳۷۸ق). العروة الوثقی؛ ج ۳، طهران: مطبعة الحیدری.
۱۹. الطوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی (الشیخ) (۱۳۵۱ق). المبسوط فی فقه الامامیة؛ ج ۸، بی جا: المکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة.
۲۰. عظیمی، محمد (۱۳۶۹ش). ادله اثبات دعوی. بی جا: موسسه انتشارات هاد.
۲۱. کریمی، عباس (۱۳۹۱ش). ادله اثبات دعوا. تهران: نشر میزان.

۲۲. الکنی الطهرانی، المولی علی (بی تا). کتاب القضاء (چاپ سنگی). بی جا: بی نا.

۲۳. مکی العاملی، شمس الدین محمد بن جمال الدین (الشهید الاول) (۱۳۶۸ش). اللمعة دمشقیة فی فقه الامامية. قم: انتشارات دار الفکر.

۲۴. الموسوی البجنوردی، السید میرزا حسن (بی تا). القواعد الفقهیة. ج ۳، قم: دار الکتب العلمیة اسماعیلیان نجفی.

۲۵. الموسوی الگلپایگانی، السید محمد رضا (بی تا). کتاب القضاء (بقلم السید علی الحسینی میلانی). ج ۲، قم: دار القرآن الکریم.

۲۶. المومن، محمد (۱۳۸۰ش). مبانی تحریر الوسیله. ج ۱، قم: موسسة تنظیم و نشر آثار الامام الخمينی ره.

۲۷. مهاجری، علی (۱۳۹۰ش). قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی. تهران: انتشارات فکرسازان.

۲۸. مهاجری، علی (۱۳۸۹ش). مبسوط در آیین دادرسی مدنی. ج ۲، تهران: انتشارات فکرسازان.

۲۹. النجفی، محمد حسن (۱۳۶۲ش). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. ج ۴۰، تهران: دار الکتب الاسلامیة.